

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث اول راجع به تعریف بیع بود و یک مقداری طول کشید و توضیحاتش داده شد، دیروز هم یک مختصری مانده بود که خواندیم، البته اگر بخواهیم هی تعریف ها را بخوانیم تعریف ها بیش از این هاست لکن اجمالا بیان شد.

بحث دومی را که مرحوم شیخ در این جا یواش یواش وارد شدند چون مبادله مال بمال، ایشان راجع به معوض و عوض صحبت کردند، البته بحث ها ریشه های دیگر هم دارد اما فعلا چون طبق قاعده خودمان ابتدائا کلمات مرحوم نائینی را چون نسبتا مفصل تر است می خوانیم و بقیه هم ان شا الله روشن می شود و بعدش هم بخش مقارنه با فقه دیگر مذاهب اسلامی و مقارنه با قوانینی که فعلا به اسم قوانین غربی مطرح است، پس اول به عنوان کلماتی که مرحوم نائینی.

عرض کردیم مرحوم شیخ چیز هایی را که در این جا تصور کردند یکی عین است، یکی منفعت است، یکی عمل حر است چون عمل عبد ملک است، یکی عمل حر است، یکی حق است، حقوق و به صورت طبیعی این مسائل را مطرح کردند تازه در معوض، اخری در عوض، بحث اول طرح این ها در معوض است چون در اصطلاحی که ایشان از کتاب مصباح المنیر نقل کردند مبادله مال بمال، هر دو مال گرفته شده، ایشان می خواهند این را تشریح بکنند بین معوض و بین عوض، مال در معوض و مال در عوض، این جوری. آن وقت مطلب اولی که فرمودند این که منافع مال نیست، اگر معوض منافع باشد اصطلاحا اجاره می گویند، فقط مرحوم شیخ فرمودند که مجازا گاهی گفته شده، در سه تا روایت هم آمده، هر سه روایت هم هست، مرحوم نائینی هم دارد، مرحوم سید یزدی هم دارد، دیگران هم دارند و قبول کردند لکن ما در آن مناقشه کردیم، انصافا عرفا گفته نمی شود، مجازش هم خیلی باید مجازش تسامحی باشد، اگر گفت بعثتُک سکنی هذه الدار انصافا یک مجاز دور از ذهن است یعنی به مجرد این که گفت بعثتک، ذهن ما انصرافش به عین است، تا گفت سکنی که منافع باشد یک نوع تناقض اصلا در کلام می بینیم، بعثتک سکنی هذه الدار و توضیح عرض کردیم در آن روایتی

.....
که وارد شده آن ها هم مشکلاتی داشتند که توضیحش دادیم پس بحث اول آیا اگر معوض، منافع باشد صدق بیع می کند؟ جواب
خیر، آن سه تا روایت هم توضیحاتش گذشت، پس این نکته اول معتبر آن یكون المعوض عینا یعنی لا منفعةً، این نکته اول.
دوم که مرحوم نائینی شرح دادند و طبعا تعجب هم هست مرحوم نائینی عمل حر را شرح دادند، حقوق را شرح ندادند، این جا شرح
ندادند، جای دیگر را نمی دانم، در این جا حقوق را شرح ندادند، چون مرحوم شیخ منافع، عمل حر و حقوق این سه تا را متعرض شدند
در مقابل عین. من می خواهم وضع بحث روشن بشود و معلوم بشود نکته بحث کجاست و چطور داریم در بحث وارد می شویم.
بعد از این که بحث منافع مطرح شد خود مرحوم نائینی کلمه عین را شرح دادند که مراد از عین، تملیک عین، تبدیل عین، مراد از عین
چیست؟ موارد صدق عین چیست؟ البته عرض کردم خود نائینی چون در خلال بحث می گوید من هم حالا در خلال بحث فعلا می
خوانیم، فعلا بنا نداریم که مناقشات با ایشان ولی جاهایی که خیلی مناقشات واضح است آن جا را عرض می کنیم چون این مطلب
احتیاج به بحث و بررسی دارد این توسعه ای که ایشان در عین دادند احتیاج به بحث قانونی دارد چه در فقه ما و چه در فقه اهل سنت
و چه در فقه اسلامی به طور کلی و چه در فقه بشری، قوانین بشری.

ایشان بحثی که فرمودند این طور است:

ثم إن المراد من العین فی المقام مبادلة مال بمال و تملیک عین

عینی که معوض است

مراد من العین لیس خصوص العین خارجیة

مراد عین خارجی نیست چون کلمه عین انصرافا به این است مثلا این کتاب، این عینک، این ضبط صوت، مراد این نیست.

المملوكة فعلا بل المراد منها ما يقابل المنفعة و الحق

.....
حالا تصادفا حق را توضیح ندادند اما یک جای دیگر من دیدم ایشان حق را دارند، حالا مگر در آن عوض گفته باشند، یک جایی در عوض حق دارند، در معوض ندارند، در عوض دارند چون من هم تعجب کردم حالا خودم هم گفتم چون من دیده بودم، در مطالعه ام دیده بودم که ایشان حق را دارند.

فتمثل

پس ایشان خوب دقت بکنید، مدعای ایشان این است که تملیک عین، این عین شامل می شود:

یک العین الشخصية

عین شخصیه را شامل می شود

دو: کلی در مقابل شخص

الکلی المشاع کثلث الدار

آن مالی که کلی مشاع است، مثل این نصف دار، خمس مثلا

فاعلموا أنما غنمتم فإن لله خمسة

خمس مثلا یا ثلث

البته من عرض کردم مناقشاتی را عرض می کنم، مصطلح من ندیدم که بگویند کلی مشاع، حالا ایشان تعبیر به کلی مشاع کرده، اشکال ندارد، مشکل ندارد اما در باب مشاع حصه می گویند، الحصۃ المشاعه، اصطلاح فنی ترش حصه است، کلی نیست. حالا به هر حال مراد ایشان واضح است یا شاید من در اصطلاح اشتباه کردم.

دو: کلی مشاع

سه: کلی فی المعین

بله این را در کتب فقهی ما کلی فی المعین می گویند، مرادشان هم از کلی یعنی قابل انطباق بر اکثر از یک مورد، مرادشان از کلی این است.

آن وقت این که قابل انطباق بر اکثر از یک مصداق است اگر در یک دایره محدود باشد می گویند کلی فی المعین، دایره اش محدود نباشد کلی عام.

مثلا اگر گفت یک کیلو از این کیسه گندم، صاع من صبر، پس یک کیلو عنوان عام است یعنی بر بیش از یک فرد صدق می کند لکن محدوده انطباقش محدود است، انطباقش محدود است و آن یک کیلوی از این کیسه پس تاره می گوید یک کیلو از این کیسه را به شما فروختم، یک کیلو گندم، اخری می گوید یک کیلو گندم فروختم، دیگه محدود به کیسه نمی کند.

پس مراد از کلی فی المعین فصاع من هذه الصبرة یا کلی فی الذمة به تعبیر ایشان یا کلی مطلق. مثلا می گویند المبیع قد یکون کلیاً. قید نمی آورند.

مرادشان از کلی آنی است که قابل انطباق بر اکثر از مصداق است و محدوده ندارد، خوب دقت بکنید! یک کیلو از گندم، هر نحوی که هست یک کیلو گندم صدق بکند. این را اصطلاحاً به تعبیر ایشان کلی فی الذمة

پس کلی هم سه نحو شد به تعبیر ایشان:

۱. کلی مشاع که عرض کردم متعارفش حصه مشاعه است

۲. کلی فی المعین

۳. و به تعبیر ایشان کلی فی الذمة که اصطلاحاً به این کلی می گویند بدون قید. إذا كان المبیع کلیاً، بدون قید این سومی است.

کَمَنْ مِنَ الْحِنْطَةِ سَلَمًا

که به نحو سلم باشد که بعد ها بهش تحویل بدهد، می گوید الان می فروشم به تو مثلاً صد کیلو از گندم را در وقت برداشت محصول

یا حالا

آن صد کیلو هم کلی است، این کلی هم به صورت کلی صد کیلو است.

و الکلی المستقر فی الذمه

حالا تعبیر ایشان به کلی مستقر فی الذمه است، غالبا مخصوصا در قوانین تعبیر به دین می کنند، دین یک اصطلاح عامی دارد، هر چی که در ذمه باشد بهش می گویند دین. دین یک اصطلاح خاصی است همین قبض، یک اصطلاح عام دارد، این اصطلاح عام را مرحوم نائینی ازش تعبیر کرده الکلی المستقر فی الذمه

این کلی مستقر در ذمه یا دین مراد آن چیزی است که در ذمه قرار دارد چون این هم یک نحوه واقعیته دارد کال دین

پرسش: انحصار در دین دارد؟

آیت الله مددی: نه، ممکن است شما مالی را بشکنید در ذمه شما می آید.

پرسش: این که به آن دین می گویند

آیت الله مددی: آهان، گاهی اوقات دین را به این می گویند حتی در بیع، آقا من یک کیلو گندم به شما فروختم به این قدر، می گوید بعد از این که فروخت این در ذمه می شود، دین می شود. گاهی تعبیر دین است.

پرسش: دین از مصادیق کلی مستقر است

آیت الله مددی: آهان، نه خود دین گاهی معنای عام است، دین را با ضمان معنای عام می گیرند، هر چی که در ذمه باشد بهش دین می گویند ولو باب ضمان، ولو باب دیه، ولو باب حواله، کفالت و إلى آخره. البته کفاله کلی نیست

سواء باعه علی غیر من هو فی ذمته

این روایت دارد، این یکی روایت دارد. چون فعلا بناست فقط متعرض بشویم و وارد بحثش نشویم این مثل این می ماند، روایت این طوری است که من از یک آقای پولی می خواستم بعد رفتم از یک آقای گندم خریدم گفتم پول گندم را از او بگیر، این در این جا عوض واقع شده. حالا بحث این است که ممکن است همین معوض واقع بشود. بگویند این ذمه این آقا که به من مشغول است این ذمه

این شخص این باید به من مثلا ده تا پتو بدهد، ما ازش ده تا پتو خریدیم در ذمه گرفته که بدهد، شما این ده تا پتو را به شما به این قدر فروختم، دقت بکنید! این اصطلاحا کلی به اصطلاح ایشان کلی مستقر در ذمه اسمش را گذاشتند یا دین یا اسمش را بگذاریم عهده، عهده هم بهش می گویند اما تعهد هم به یک معنایی.

دیروز اشاره کردم که ببینید آن چه که در ذمه انسان است اگر خودش را فی نفسه نگاه بکنید عهده بهش می گویند. اگر خودش را به لحاظ صدور نه به لحاظ حصول، به لحاظ این که کسی انجام بدهد تعهد است، می گوید من تعهد دارم که ده تا پتو بدهم، تعهد دارم یعنی ده تا پتو را باید تحویل بدهم، از طرف دیگر می گوئیم در عهده ایشان ده تا پتوست پس عهده به یک لحاظ است، تعهد به یک لحاظ است، ذمه به یک لحاظ است، دین به یک لحاظ است، کلی مستقر فی الذمه هم به یک لحاظ است، روشن شد مراد ما چیست؟ این هم ایشان می گوید مراد از عین شامل این هم می شود، این یکیش البته عده ایش اشکال دارد، شبهه دارد، این طور نیست که صاف باشد پس مراد مبادله مال بمال یا تبدیل عین، مال یعنی عین، عین شامل تمام این ها می شود، مراد از عین آن عین شخصی نیست، روشن شد؟ این که من بگویم از این آقا ده تا پتو می خواهم این ذمه اش مشغول به من است به ده تا پتو، این ده تا پتوی ذمه - ی این را به تو فروختم به دویست هزار تومان، خوب دقت بکنید! این جا مبیع ما کلی مستقر در ذمه است به قول آقایان یا دین است یا ذمه است

پرسش: این معاملات تهاتری که اخیرا هست

آیت الله مددی: حالا خواهیم گفت که آیا این واقعا بیع است یا این مرجعش به ابراء است، فعلا بنا نداریم صحبت بکنیم، اگر صحبت بکنیم از بحث خارج می شویم، این یک بحث دیگری است که این اصولا بیع است؟ یا آن چه که مربوط به ذمه و دین است اصولا بیع بر آن صدق نمی کند چه عوض باشد و چه معوض باشد. این در حقیقت مرجعش به ابراء است نه این که مرجعش به مبادله باشد یا به تبدیل باشد یا به تملیک باشد.

پرسش: کلی مستقر که معامله می شود دینی خارج در ذهن نیست، چجوری به عنوان دین خارجی لحاظ می شود؟

آیت الله مددی: خب همان شبهه من را می فرمایید. مرحبا بناصرنا، شما می خواستید من را تایید بفرمایید، خب من هم همین را می

گویم که شاید بر این صدق عین نکند، آن کلی فی الذمه

پرسش: ایشان چه تصویری کرده؟

آیت الله مددی: ایشان می گوید نه من به هر حال مالکم، مالک ذمه اش هستم لذا در آن بحث معروف خمس که اگر کسی از کسی

طلب داشته باشد باید خمسش هم بدهد همین بحث هم آن جاست، شنیدم بعضی از معاصرین گفتند خمس ندارد چون به قول شما عین

نیست، آن اهیی که می گویند خمس دارد خب می گویند صدق می کند، غنتم صدق می کند، من مالک ذمه او هستم چون مالک

ذمه او هستم صدق می کند

غرض این یک بحث نسبتا طویل و عریض دارد، هم تشخیص و حقیقتش و هم آثاری که بر آن بار می شود، یکیش هم همین است،

مبیع می شود یا نمی شود؟ آیا در حقیقت من ذمه او را تملیک کردم؟ خوب دقت بکنید! یا در حقیقت تملیک نکردم، ابراء ذمه اش را

کردم، این تملیک نشده.

حالا چون فعلا عرض کردم از اول هم من توضیحاتش را عرض کردم فعلا بناست صحبتی نکنیم، فعلا حرفی ننیم کلمات ایشان را به

عنوان مبنای بحث می خوانیم بعد درباره کلمات ایشان ان شا الله بحث را انجام می دهیم

أو باعه علیه

این باعه علیه را هم در روایات داریم، تصادفا یک روایت واحده هم دارد که به نظرم حضرت رضا باشد یا ابوالحسن مطلق است،

خیلی هم ضمیر توش آورده، چند تا ضمیر دارد ارجاع ضمیر هایش هم فرق می کند که آن ضمیر ها به چی برگردد، مثلا من از آقای

زید ده تا پتو بخواهم مثلا این را بدهم یا مثلا پول بخواهم، این را بدهم به ذمه دیگری یعنی جابجا بکنم بیع را علی من هو علیه. این

باعه علیه الان در ذهنم این نیست، آنی که در ذهنم است به دیگری منتقل بشود که بیع کالی به کالی است، این چند تا صورت شد.

بعد نائینی می فرماید:

لأن ذلك كله من الاعيان

پس مراد از این که مبیع عین باشد شامل تمام این ها می شود، روشن شد؟ آن وقت طبعاً شروع به اشکال می کند

و لا اشکال فی شیء من ذلك إلا فی بیع الکلی فإنه قد یتوهم

مراد ایشان از این کلی مطلق آن قسم سوم است، کلی فی الذمه، مراد ایشان از کلی چون گفت کلی مشترک، کلی معین و کلی فی الذمه، این کلی مرادش این قسم سوم است، کلی فی الذمه که عرض کردم من هم توضیح دادم گاهی اصطلاحاً وقتی بیع الکلی می گویند مرادشان این است عند الاطلاق، می گوید یک کیلو گندم فروختم، این را اصطلاحاً بیع کلی می گویند، مبیع کلی است.

پرسش: اشکال مشترک است دیگه

آیت الله مددی: ببینید اگر کلی فی المعین شد یکمی اخف می شود چون بالاخره آن جا یک کیسه گندم هست. اشکال چیست که این کلی مالیت ندارد، ملکیت ندارد. یک کیلو از حنطه ملک نیست، ملک کیست؟ چطور مبادله مال بمال کردیم این تا تشبث پیدا نکند مال نمی شود، آن هایی که کلی است که مالیت ندارد

پرسش: مبهم ۱۷

آیت الله مددی: ملک خودم که نگفتم، گفتم یک کیلو گندم، ممکن هم هست نداشته باشد برود بخرد بهش بدهد

پرسش: پس اشکالش به قبل بر می گردد نه این که بگوییم عین نیست.

آیت الله مددی: ایشان می گوید عین هست و ایشان می خواهد رد بکند.

ایشان اولاً من عرض کردم فعلاً نمی خواهم بحث بکنم، چند بار تکرار بکنم؟ من فعلاً کلام نائینی را گفتیم در این جا زیر بنا قرار بدهیم بعد دوربرش بحث بکنیم

پرسش: پس چرا شما این کلی را اعم از سه قسم می دانید؟

آیت الله مددی: یعنی چی هر سه قسم؟

پرسش: یعنی کلی مرادش هر سه قسم کلی است.

آیت الله مددی: خب می گوید اشکال در صدق عین در کلی فی الذمه بیشتر از کلی مشاع است یا کلی در معین چون اگر گفت ثلث این خانه، باز بالاخره یک عینیتی دارد، اگر گفت یک کیلو از این کیسه، باز بالاخره یک چیزی دارد اما یک کیلوی مطلق چی؟

پرسش: عینیت اصلا یعنی چی؟ عینیت یعنی خارجیت که در مقابل منفعت است

آیت الله مددی: خب این همه داریم بحث می کنیم، خب مرحوم نائینی می گوید عینیت یعنی این نه خارجیت، تمام حرف نائینی این است، شما می گوئید عینیت یعنی چی؟ مرحوم نائینی می گوید عینیت خارجیت نیست

پرسش: خب اگر معلوم بشود اشکالات حل می شود دیگه

آیت الله مددی: خب همین دیگه، ایشان که اشکال می کند بعد می خواهد توضیح بدهد. ایشان می خواهد بگوید اگر گفت یک کیلو گندم فروختم مبیع شما عین است، نه منفعت است، نه عمل حر است، نه حق است، عین است. خب شما اشکال می کنید که یک کیلو گندم که مالیت ندارد، نه می گوئیم مبادله مال، نه ملکیت دارد، نه مالیت دارد، شما چطور به این یک کیلو گندم می گوئید مال است یا می گوئید عین است؟

ولا اشکال فی شیء من ذلک إلا فی بیع الکلی

فقط من این نکته را توضیح دادم که از این سه تا کلی که ایشان آورد سومی مرادشان است چون کلی اول که مشاع است بالاخره یک چیزی هست ثلث این خانه، بالاخره یک عینیتی دارد، کلی دوم هم صاع من صبر، آن هم بالاخره یک عینیتی دارد، می گوید فرض کن مثلا سه کیلو از این گندم، از این کیسه، بالاخره یک عینیت دارد، اما اگر بگوید سه کیلو گندم به شما فروختم به صد هزار تومان، به ده هزار تومان، مشکل سر این است.

فإنه قد یتوهم

همین اشکال هایی که شما می فرمایید مرحوم نائینی دارند بیان می کنند

.....
أن المبيع يجب أن يكون مالا للبائع

البته مالا للبائع خیلی روشن نیست چون یکی بحث مالیت شیء است که شیء خودش مال باشد، یکی بحث ملکیت است، این دو تا بحث است، خود نائینی هم بعدا می فرمایند و چون خودشان فرمودند دیگه در عبارات خود ایشان عرض می کنیم. یکی مسئله تملیک عین پس باید ملک باشد و یکی مبادله مال بمال باید مال باشد. روشن شد؟ در حقیقت ایشان می خواهد هر دو اشکال را جمع بکند، مالا للبائع یعنی باید فی نفسه مال باشد و دو ملک باشد، مجرد مال بودن کافی نیست و این کلی نه مال است و نه ملک است. نمی دانم حالا مراد نائینی دقیقا این است یا نه؟ چون یک کیلو گندم که مالیت ندارد، تازه اگر مالیت داشت ملک من نیست، یک کیلو گندم که ملک من نیست. دقت کردید؟

يجب أن يكون مالا للبائع قبل البيع

عرض کردم این مالا للبائع ایشان چون این ها غالبا کلام خود مقرر است خیلی ما مطلب را مناقشه نمی کنیم.

حتى ينتقل منه الى المشتري ففي غير هذه الصورة المبيع ملك للبائع

باز این جا ملک آورد، گاهی مال می آورد و گاهی ملک می آورد، عبارات دقیق نیست

پرسش: رابطه بین ملک و مال را شاید عموم و خصوص مطلق دارد

آیت الله مددی: حالا اجازه بدهید چون بعد عرض می کنم

ملك للبائع فعلا فيصح نقله بالبيع الى المشتري وهذا بخلاف هذه الصورة يعني بيع كلي، بل قد يستشكل في بيع الدين ايضا.

این بیع دین آخرش بود، اگر من از این آقا ده تا پتو در ذمه اش می خواهم گفتند این هم معلوم نیست مال باشد

بأن الدين

البته آن مالیتش هم اشکال دارد هم ملکیتش

لیس ملکا لأنه معدوم و الملك من الاعراض

این را سابقا خواندیم چون در ذهن آقایان این بود که یکی از اعراض مقولات عبارت از مسئله ملک یا جده است ملک را از قبیل جده گرفتند، آن ملک اصطلاح فلسفی غیر از این ملک فقهی است.

یتوقف وجوده علی محل موجود

که معروضش باید باشد و این جا این وجود خارجی ندارد.

و لکنه لا یخفی عدم ورود هذین الاشکالین

این دو تا اشکال وارد نیستند.

عرض کردیم ما فعلا فقط تصورات مرحوم نائینی را به عنوان زیربنا نگاه می کنیم بعد بتوانیم آن جولان علمیش را بدهیم.

اما اشکال عدم وجود المعروض فی باب الدین و السلم

مثلا گفته الان صد کیلو گندم در وقت درو، الان اصلا زمین علف سبز شده، تا گندم بشود خیلی کار دارد.

فلما عرفت

یک من باید می آورد

فلما عرفت من أن الملكية، من الجدة الاعتبارية

ایشان ول نمی کنند، جده می دانند و اعتباری، عرض کردم این جده و اعتباری اصلا اعتبار ربطی به، مگر مراد ایشان این باشد که

جده یک امر حقیقی است مثل تعمم، این از آن اعتبار کرده لکن انصافا اگر بنا بشود اعتبار بشود از اضافه مثل ابوت و بنوت بهتر

اعتبار می شود.

فلا تحتاج إلى معروض خارجی

چون اعتبار است خارج نمی خواهد، جده حقیقی خارج می خواهد.

و لم يدل دليل على اعتبار الملكية في المبيع

.....
دلیل بر این نداریم که این ملکیتی که هست به جده حقیقی باشد

و اما اشکال اعتبار المالیة للبائع فیه

اشکال اول:

أن المالیة معتبرة فی المبیع

این که در مبیع باید مال باشد، مبادله مال این معتبر است، خوب دقت بکنید خلاصه جواب نائینی لکن به این معنا که بیع یک نوع انشائی است که در نتیجه چیزی جابجا می شود، مالی جابجا می شود، لازم نیست قبل از جابجایی مال باشد، همین که گفتم من یک کیلو گندم به شما فروختم به هزار تومان، تا گفتم آن مالک یک کیلو گندم می شود من هم مالک هزار تومان می شوم. این چون مالک یک کیلو گندم از من می خواهد به این الان صدق می کند، هم صدق می کند مبادله مال و هم صدق تملیک می کند، بله قبل از بیع یک کیلو گندم ملک نبود یا یک کیلو گندم مال نبود لکن این پیش ما مهم نیست، آنی که پیش ما مهم است آن نکته این است که ما کاری بکنیم که در این عقد مال جابجا بشود، ملک جابجا بشود، یا جابجا یا تملیک بشود.

أن المالیة معتبرة فی المبیع و أما کون المبیع قبل البیع مالا للبائع فلا دلیل علیه

این که باید قبل باشد

و لا شبهة أن منّا من الحنطة مالٌ عرفا

خب این اگر مال عرفی باشد قبل از مبیع هم مال است.

مالٌ عرفا و یُبدلُ بازائه المال

عرض کردم یک تفسیری هست در باب مالیت و حقیقت مالیت چون هم سابقا متعرض شدیم ممکن است بعد هم یک مقدار باز توضیح بدهیم، المال ما یمیل إلیه الناس بطبائعهم، المال ما یُبدلُ بازائه المال، ایشان ظاهرا این تفسیر را گرفتند.

و یُبدلُ بازائه المال و إن لم یکن ملکا

این ملک نیست اما مال هست، مالیت دارد

فإن بينهما بحسب المورد عموماً من وجه

آن وقت وارد این بحث شدند که بعضی جاها ملک هست مال نیست، مال هست ملک نیست. مثلاً:

إن المباحاة الاصلية

فرض کنید مثلاً در بیابان یک درختی هست این جزء مباحات اصلیه علف هست، گل گاوزبان هست، این مباحات اصلیه

و مَنَّا مِنَ الْحَنْطَةِ بِعَوَانِهِ الْكُلِّي مَالٌ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَلِكاً وَ حَبَّةٌ مِنَ الْحَنْطَةِ

اگر کسی یک کیلو گندم خرید آن یک دانه گندمش هم ملکش است، مال نیست اما ملک است

و حَبَّةٌ مِنَ الْحَنْطَةِ

حالا اگر حبه عطف بر اسم إن قبلی باشد

ملکٌ و إن لم تكن مالا و ليس البيع إلا تبديل المال بالعوض

من دیروز عرض کردم من خیال می کردم مرحوم نائینی در باب بیع تبدیل می گویند، تا عبارت دیروز را که خواندیم ایشان تملیک

گفتند، اما این جا باز برگشتند به تبدیل، گاهی می شود که حتی بزرگان مثل این که مبانشان یادشان می رود که مثلاً چه مبنائی را

انتخاب کردند، علی ای حال گاهی فکر می کنند مثلاً تبدیل و تملیک یکی است، شاید این طور فکر کردند یا مقرر این جور نوشته.

حالا چون مرحوم آقا شیخ موسی خوانساری واقعا از عیون فضلائی نجف بود، بسیار مرد بزرگواری هم بود، جهات روحی بسیار خوبی

هم داشت رضوان الله تعالی علیه. حالا ما احترام کردیم گفتیم ان شا الله اشتباه چاپخانه است.

و ليس البيع إلا تبديل المال بالعوض لا الملك و بالجملة

کلام یکمی توضیح فنی ندارد.

و إن لم يكن في ذمة البائع شيء و بنفس العقد يستقر مالٌ على عهده

بینید دقت بکنید من عرض کردم گاهی عنوان عهده را یک معنای عام می گیرند، گاهی خصوص دین می گیرند، این جا مثلاً معنای عام گرفته، می گوید اگر گفت یک کیلو گندم فروختم با این بیع به عهده اش آمد، یک کیلو گندم به عهده اش آمد.

(افتادگی نوار از ۲۷:۴۲ تا ۲۷:۵۷)

يستقرّ مالٌ على عهدته إلا أن هذا كافٍ لتحقيق المعاوضة

این برای معاوضه کافی است

و تبدیل طرف الاضافة الاعتبارية

نمی فهمم ایشان اضافه را به معنای لغوی بکار برده یا اصطلاح فلسفی است، جز مقولات، و إلا آن جا جده اعتباریه گرفته این جا اضافه اعتباریه، مگر بگوئیم مرادشان اضافه لغوی است یعنی بعید است

و تبدیل طرف الاضافة الاعتبارية

آن جا جده بود این جا اضافه بود مگر این که مرادشان اصطلاحی نیست، اولی که اصطلاحی است دومی اصطلاحی نیست.

بله به هر حال من مقیدم که عبارت را بخوانیم، اگر مناقشات این طور مختصر را در همین جا می گویم بحث کلی را هم بعد ان شا الله.

فإن العقلاء يعتبرون مالیه هذا المال و عمل الحرّ إذا صار عوضاً يدخل في الاموال بهذا المعنى

چون بحث عمل حر را هم ایشان بعد وارد شدند یعنی عمل حر فی نفسه مالیت ندارد اما اگر طرف قرارداد شد مالیت پیدا می کند مثلاً

به بنا گفت شما این جا بیاوید روزی برای ما مثلاً کار بکنید پنجاه هزار تومان من باب مثال، روزی پنجاه هزار تومان. پس بنابراین

دقت بکنید مرحوم نائینی می خواهد بگوید بعد از قرارداد مال است، آن وقت نتیجه اش چیست؟ نتیجه آن اشکال معروف که عمل حر

مال نیست، عمل عبد مال است و لذا اگر کسی عبد شخصی را گرفت زندان گرفت و در خانه اش حبس کرد این مالک است، مثلاً این

عبد روزانه ارزش کارش این قدر است از ش می گیرند اما حر را حبس کرد ضامن نیست.

پرسش: حر کسوب

.....
آیت الله مددی: حالا آن بحث دیگری است، حر فی نفسه، با کسوب بحث دیگری است

اما اگر یک حری را گرفت و در خانه اش زندانی کرد و حبس کرد نمی آیند بگویند این اگر اجاره می داد این قدر اما همین حر اگر خودش را اجاره داده اگر حبسش کرد ضامن است، تمام صحبت این جاست، اگر کسی قرارداد بست که من برایت از امروز بنائی می کنم روزی صد هزار تومان، تا مثلاً یک ماه، قرارداد بست تا یک ماه روزی صد هزار تومان یک کسی این را ده رو در خانه اش حبس بکند، این باید ده تا صد هزار یعنی یک میلیون تومان را بدهد

پرسش: این بیع است یا اجیر است؟

آیت الله مددی: نه این اجیر است، بیع نیست. نکته این است، این عمل که فی نفسه مال نبود بعد از قرارداد مال شد، روشن شد؟ ممکن است یک چیزی فی نفسه مال نباشد بعد از قرارداد، مراد ایشان روشن شد؟ بعد از قرارداد مال شد، می گوید چطور شما در عمل حر این مطلب را می گویید؟ آن یک کیلو گندم هم همین طور است. یک کیلو گندم قبل از قرارداد مال نیست، وقتی قرارداد بست گفت من بهت فروختم یک کیلو گندم، بعد از قرارداد مال می شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين